



اول آگست 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

چند سخن کوتاه در مورد مقاله اخیر جناب مصطفی "عمرزی"

در این یکی دو سال اخیر وقتی چشم به مقالات نویسنده و محقق جوان افغان محترم آقای مصطفی عمرزی در این پورتال وزین و بعضی آثار پربار دیگر شان می افتد و آنرا میخوانم، خدا را شکر میکنم که اکنون جوانان هموطن باقلم رسا در باره رویداد های مهم و تاریخی کشور، بخصوص از یک قرن تا اکنون دست به تحقیق، تدقیق و نگارش برده و در آن موارد به قضاوت می پردازند. با قدردانی از اینکار میخواستم چند نکته را صمیمانه در مورد شیوه ای نوشتار محترم عمرزی بطور عام و بالاخص در مورد محتوای مقاله اخیر شان تحت عنوان "آشنای محبوب مردم" (منتشره این پورتال مورخ 30 جولای 2017) بعرض برسانم:

1 - میدانم که جناب محترم عمرزی در ادبیات دری ید طولا دارند و زیبا می نویسند، با کلمات دلنشین و پرمعنی و مفهوم؛ ولی آنچه اینجانب و مثل من شاید بعضی های دیگر از علاقمندان در نوشته های شان مشکلی خواهند داشت، آنست که هر جمله را باید چند بار مرور نمایند تا مقصد نویسنده را بخوبی و به سهولت دریابند. این مشکل به یقین ناشی از طوالت جملات است که مبتداء و خبر جمله را پیچیده و غامض می سازد. طور مثال در همین مقاله اخیر شان بعضی جملات طولی دیده میشوند که بسیار طولیتر از "بحرطویل" میباشند. چنانکه طول یک جمله در پراگراف سوم صفحه اول بیش از 10 سطر است و به همین شکل طول یک جمله در صفحه 2، پراگراف اول از سطر سوم تاختم پراگراف جمعاً 9 سطر، در پراگراف دوم آن صفحه 11 سطر و در پراگراف چهارم 13 سطر و در صفحه مابعد در ادامه پراگراف دوم به 11 سطر بالغ میشوند. هرگاه تعداد وسطی کلمات را با "فانت" نمبر 12 در یک سطر 15 کلمه حساب کنیم، تعداد کلمات در یک جمله در پراگرافهای فوق الذکر از 135 کلمه تا نزدیک به 200 کلمه میرسند.

میدانم کوتاه ساختن جملات برای یک نویسنده چیره دست مثل آقای عمرزی دشوار نیست و اگر جناب شان در این قسمت توجه فرمایند، هم به سلاست نوشته خود می افزایند و هم برای خوانندگان و علاقمندان نوشته های شان زمینه بهتر درک مطالب را فراهم می سازند. این یک پیشنهاد صمیمانه است، نه انتقاد!

2 - در همین مقاله در ارتباط با نام اعلیحضرت محمدظاهرشاه یک نکته جدید دیده میشود، آنهم ذکر "اعلی حضرت شاه محمد ظاهر" که این ابتکار به نظرم از لحاظ سمعی چندان به دل نمی نشیند، چون از ابتداء تا حال اسم اعلیحضرت به "محمد ظاهرشاه" مسمی بوده، نه تنها در زبان مردم، بلکه در کتب و اسناد تاریخی، لذا بهتر است ایشانرا با همان نام معمول یاد کرد.

3 - درباره قضاوت بر دوره سلطنت چهل ساله آن شاه فقید که نظریات بعضاً به زعم قول معروف که گفته میشود: "نه به آن شوری شور و نه به آن شرینی شرین" ابراز میگردند و همچنان بعضی ها در قضاوت خود معیار دیگری را بکار می برند آنهم به زعم قول معروف: "هرآنچه خوب است، از

من است و هر آنچه بد بوده، از دیگران است". قضاوت ها به زعم گفته های فوق بیشتر شکل انفسی را بخود میگیرند و کمتر برمبنای واقعیت های تاریخی استوار میباشند و لذا اشتباه خواهد بود که گفته شود: امتیاز همه تحولات "مثبت" در کشور را در ظرف چهل سال سلطنت بنام پادشاه ختم کرد و هر آنچه در آن دوره مورد انتقاد قرار میگیرد، آنرا به صدراعظمان هر دوره نسبت داد.

در این ارتباط باید تصریح کرد که دوره چهل سال سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بطور کل به دو بخش تقسیم میشود که شاه موصوف در دوره 30 سال اول کمتر نقش عامل، بلکه بیشتر نقش سمبولیک داشت و در این دوره قدرت اجرائیوی بدست سه صدراعظم خاندانی بود. آنها خود را "شریک السلطنه" می شمردند، بخصوص در دوره طولانی صدارت سردار محمد هاشم خان صلاحیت شاه در کمترین حد وحتى تقرب به هیچ میکرد. در زمان صدارت سردار شاه محمود خان غازی نیز این وضع تاحدی ادامه داشت. جای شک نیست که اعلیحضرت در دوره ده ساله صدارت محمد داؤد بیک مشاور تبدیل شده بود و تصامیم را در امور دولت بطور عموم شخص صدراعظم میگرفت و آنرا به شاه پیشنهاد میکرد و شاه در موقفی نبود که نظر محمد داؤد را با استدلال و یا امر شاهانه تغییر دهد. اما از سال 1342 پس از استعفی محمد داؤد از صدرات، اعلیحضرت شخصاً وارد صحنه اداره کشور گردید و صدراعظمان خود را در اجرای امور مستقیماً هدایت میداد و حتی در بعضی مواقع غیرمستقیم امور به استشاره سردار عبدالولی داماد شاه پیش برده می شد. به این اساس قضاوت در مورد دوره چهل سال سلطنت باید به روی همین واقعیت های غیرقابل انکار تاریخی صورت گیرد.

موضوع امنیت در این دوره "بیاد ماندنی" چهل سال اساساً به شرایطی بر میگردد که از آوان سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید و بعد در دوره صدارت سردار محمد هاشم خان تهداب آن گذاشته شد که البته با استبداد و شدت عمل توأم بود و کوشش گردید تا بدانوسیله امنیت و ثبات در کشور برقرار شود. اگرچه در دوره صدارت شاه محمود خان یک اندازه ملایمت در پیش گرفته شد و در پرتو آن بعضی آزادیها در نظام به وجود آمد، اما رویدادهای پرشتاب بعضی ها منجر به برکشیدن اوضاع به عقب گردید و شاه محمود خان به اقدام به برگشت متوسل شد. محمد داؤد نیز در ادامه به همان شیوه طی ده سال صدارت خود کوشید توجه را به تقویه حکومت مرکزی و استحکام امنیت و ثبات و در عین زمان به انکشاف اقتصادی مبذول نماید و توانست ثبات و امنیت را در کشور به حد اعلی نگهدارد.

اعلیحضرت بعد از قبول استعفای محمد داؤد از صدارت در شروع 1342 و انفاذ قانون اساسی جدید، تا ختم سلطنت بوسیله کودتای 26 سرطان 1352، گرداننده اصلی امور دولت بود که این دوره ده ساله بنام دوره "سلطنت مشروطه" یا "دهه دموکراسی" یاد میشود. این دوره نیز از خود نشیب و فرازهایی دارد که بعضی بیشتر به جنبه های مثبت آن مینگرند و تعداد دیگر به جوانب منفی آن انگشت انتقاد می گذارند که البته بحث در این باره مختصر نمی گنجد.

به احترامی که به شخص شاه فقید اعلیحضرت محمد ظاهرشاه دارم، چند بار پس از وفات ایشان مقالاتی نوشتم و از ایشان به نیکی یاد کردم و ضمناً از مشکلات دوره دهه دموکراسی نیز تذکر دادم. همچنان نقش اعلیحضرت شانرا در حوادث بعد از کودتای ثور و داعیه جهاد افغانستان تا برگشت شان به وطن بعد از سقوط طالبان طی دوره های مختلف به بررسی گرفتم. دریک قسمت یکی از آن مقالات خود تحت عنوان "نگاهی به نقش اعلیحضرت پادشاه سابق طی 29 سال هجرت در حل

معضله کشور" (منتشره مورخ 2 آگست 2016، افغان جرمن آنلاین) نوشتم که دوره زندگی اعلیحضرت را بطور کل میتوان به چهار دوره تقسیم کرد: - دوره نوجوانی، - دوره سلطنت که 40 سال طول کشید، - دوره هجرت در ایتالیا به مدت 29 سال، - دوره برگشت به وطن از کهولت تا وفات مدت کمتر از 6 سال.

در ادامه مقاله افزودم که: اعلیحضرت طی چهار دوره فوق شخصیتی بود که در محراق توجه همه، به شمول فامیل، خانواده، ملت و هم تاحدی جهان قرار داشت. لذا زندگی شان پر از رویداد های مهمی میباشد که با تاریخ هشت دهه اخیر افغانستان گره خورده است، بخصوص دوره سلطنت و دوره مهاجرت شان. قضاوت درمورد سلطنت چهل ساله اعلیحضرت ایجاب دقت و موشگافی دقیق را می نماید، زیرا در این دوره طولانی که مهمترین برهه تحولات بزرگ جهان بود، برداشتها و قضاوتها از هم دور میروند، چنانکه برخی آنها با نگاه بسیار انتقادی بررسی میکنند و بعضی از منتهای خوشبینی همه کوتاهی ها را نادیده میگیرند؛ واقعیت امرواضاً در بین این دو قضاوت قرار دارد. همچنان دوره مهاجرت شان که افغانستان با وقوع کودتای خونین 7 ثور 1357 و پس از تهاجم قوای شوروی در جدی 1358 (دسامبر 1979م) در صدر مسائل مهم جهان اخذ موقع کرد، موقف اعلیحضرت را نیز از حالت انزوا سیاسی تدریجاً بیرون نمود و بار دیگر به فعالیت ضمنی واداشت. در همین مرحله بود که چشم مردم به زعامت مجدد اعلیحضرت دوخته شد و نیز کشورهای ذیعلاقه از جمله کشورهای غربی به سراغ او آمدند تا از موقف زعامت گذشته او برای پلانیهای بعدی خویش استفاده نمایند.

نوشتم: جای شک نیست که شرایط زندگی از طفولیت تا جوانی و نیز رویداد های خاص رسیدن به سلطنت در سن 19 سالگی و نفوذ بزرگان خانواده همه و همه در تبلور شخصیت اعلیحضرت و انعکاس آن در دوره های بعدی حیات و مواجه شدن با معضلات گوناگون تأثیر بسزا داشته است که نگاه مختصر به این واقعیت ها بیانگر کلی مواصفات شخصیت شان میباشد:

اعلیحضرت از آوان کودکی با ناز و نعمت در خانواده اشرافی و صاحب منزلت بارآمد، هنوز ده ساله بود که به فرانسه رفت و با زبان و فرهنگ غربی آشنا شد. به حیث شهزاده به وطن برگشت و با گذشت کمتر از دو سال به پادشاهی رسید. به این اساس او تاهنگام سلطنت از رقابت ها و زد و بند های درباری فارغ بود؛ با هیچ کس دشمنی و عداوت نداشت؛ از شناخت مردم و محیط خود به دور ماند؛ با زبانهای وطن و ادبیات معموله کمتر آشنا بود؛ از ظلم و استبداد چندان آگاهی نداشت؛ با هیچ کس حرف زشت نگفته و از هیچ کس همچو حرفی نشنیده بود؛ مشکل اقتصادی را نمی شناخت و هر آنچه میل داشت به آن دسترسی پیدا میکرد، بخصوص که برادرش محمد طاهر در سن نیمه جوانی وفات کرد و او یگانه پسر نازدانه پدر و مادر و عزیز پنج خواهرش بود؛ وقتی بوطن برگشت بعد از یک سال به مقام بلند وزارت بدون سابقه و تجربه لازم شروع به کار کرد.

چنانکه در آن مقاله نگاشتم: این عوامل همه در مجموع در تشکل شخصیت بعدی او نقش بسزا داشتند با این شرح که: نا آشنائی با زبان و محیط، او را شخص خاموش و کم حرف و فاقد قدرت نطق و بیان که لازمه یک زمامدار است، بار آورد؛ او هنگام سلطنت مردخوش قلب و رؤف، صاحب وقار و وجاهت خاص و در عین زمان بسیار شکسته و پرتواضع بود که هیچگاه در صدد اذیت و آزار کس نشد. هنگام شهادت پدر او شاهد آن حادثه بود و درد ریختن خون پدر را در وجود خود احساس کرد و بجای آنکه انتقام جو و کینه دل گردد، از خونریزی و کشتار بیزار شد. او به یکبارگی و بطور غیر مترقب پادشاه شد، ولی هیچ تجربه و آمادگی قبلی برای سلطنت نداشت، لذا ناگزیر قدرت را به عموهای خود سپرد که

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لوی

همه آنها با پدرش به اصطلاح "شریک السلطنه" بودند و همه در رموز مملکت آشنا و کلید قدرت را در دست داشتند. این وضع او را شخص کم جرأت در ابراز نظر، محتاط و فاقد عاملیت لازم در اجرای امور بار آورد، طوریکه برایش تصمیم گیری را در مسائل کشور دشوار ساخت و بسیار به تأنی به اجرای کاری امر میداد و همیشه توجه شان به حرف دیگران بود و کمترین ابراز نظر خود به حیث یک پادشاه با قاطعیت می پرداخت. در این حال شاه جوان فقط بطور سمبولیک، شاه بود و این موقف را سالهای دراز حفظ نمود، تا آنکه بعد از تقریباً سه دهه به حکومت خاندانی پایان داد و خود را در موقفی یافت که باید زمام امور را بدست گیرد. این دوره ده سال دوام کرد و عاقبت در اثر کودتای پسر کاکا و شوهر خواهر خود محمد داؤد - صدراعظم اسبق که با تصویب قانون اساسی 1343 پای او را بنام عضو خاندان سلطنتی از فعالیت سیاسی بیرون کشیده بود، از سلطنت مستعفی و در ایتالیا به حیث مهاجر اقامت گزین شد.

بعد از کودتای 26 سرطان 1352 و اقامت در "روم" و ارسال استعفی نامه به دولت جمهوری جدید، دوره انزوای سیاسی شان در خارج کشور آغاز گردید. از متن استعفی نامه شان به وضاحت بر می آید که اعلیحضرت در طول دوره جمهوریت محمد داؤد دلیلی نداشتند که به فعالیت سیاسی دست یازند، با وجودیکه مقامات ایرانی چندبار تلاش کردند تا ایشان را برای حصول مجدد سلطنت تشویق و ترغیب نمایند، ولی ایشان از قبول همچو پیشنهادات طفره رفتند و خود را در دام آنها نینداختند. این وضع تا یکی دو سال بعد از کودتای ثور 1357 ادامه داشت، اما با تهاجم شوروی به افغانستان و بلند شدن داعیه جهاد افغانها در پاکستان یک تعداد ملیگرایان و شخصیت های غیرتنظیمی در آن کشور، موضوع زعامت اعلیحضرت را مطرح ساختند و جلساتی را چندبار به نفع شان دائر نمودند، از جمله تجمع بزرگ "کوئته" که بوسیله تحریکات سازمان استخباراتی پاکستان و مخالفت جدی تنظیم های افراطی سرکوب و سیوتاژ شد. دلیل اصلی آن بود که پالیسی امریکا برطبق دوکتورین "برژنسکی" بر مبنای حمایت از جنبش های اسلامی علیه نفوذ کمونیسم استوار بود و لذا حامیان جهاد مسلحانه بخصوص امریکائی ها میخواستند برای گرفتن انتقام ویتنام از شوروی، بیشتر به ادامه جنگ و بناءً به تقویه جناح های اسلامی افغان مستقر در پاکستان بپردازند و توجهی به ملیگرایان و نیز تکنوکراتهای اسبق به شمول اعلیحضرت و حامیان شان نداشتند.

نا گفته نماند که اعلیحضرت پس از تهاجم قوای شوروی سکوت خود را در موضوع کشور شکستاند و در مواقع خاص با نشر پیامها، اعلامیه ها و مصاحبه ها با روزنامه ها و جراید معتبر بین المللی از داعیه برحق مردم افغانستان و جهاد حمایت و تجاوز را یک عمل مغایر به اصول بین المللی دانسته و آنرا محکوم کرد.

با بقدرت رسیدن "گورباچف" در شوروی و فشار های وارده جنگ در افغانستان و نیز رکود داخلی، شوروی مجبور شد تا به جنگ سرد با غرب پایان دهد و یکی از شرایط پایان یافتن جنگ سرد همانا خروج قوای شوروی از افغانستان بود. برطبق قرارداد "ژینوا" شوروی حاضر به اینکار شد و خروج قوای خود را بتاريخ 26 دلو 1367 (14 فیروزی 1987م) آغاز و تا سال دیگر آخرین قوای شوروی افغانستان را ترک گفتند. با این وضع جنگ سرد فرو کش کرد و جای آنرا تفاهم "شرق و غرب" گرفت. در اثر این رویداد مهم در عرصه جهانی دیگر نیاز تعقیب سیاست بهره برداری از قضیه افغانستان در ساحه بین المللی نیز به حداقل رسید و در قبال آن نقش پاکستان و جهاد و مجاهدین و در مجموع راه حل نظامی نیز تقلیل یافت و جای آنرا راه حل سیاسی اشغال کرد.

به هر اندازه که راه حل سیاسی بیشتر مطمح نظر گردید، به همان اندازه نقش اعلیحضرت پادشاه سابق به حیث یک بدیل مورد بحث و مناقشه طرفهای درگیر و ذینفع افغانستان قرار گرفت. اعلیحضرت پس از فروکش کردن جنگ سرد و توجه به راه حل سیاسی از زمان خروج قوای شوروی تا تدویر لویه جرگه اضطراری در زمان حکومت مؤقت حامد کرزی (مورخ 21 جوزای 1381 - 10 جون 2002م) بطور کل شش بار به حیث بدیل در حل معضله کشور بطور جدی مطرح بحث شدند و هر بار با مقاومت مخالفان و سبوتاژ بعضی از حلقات خاص مواجه گردیدند، تا آنکه خود شان حین بیانیه افتتاحیه لویه جرگه مذکور از کاندید شدن خود در مقام ریاست دولت انصراف کردند و بدینوسیله به نقش احتمالی خود در امور افغانستان عملاً پایان دادند.

خلاصه آنچه در مورد محبوبیت اعلیحضرت مطرح میشود، تنها به دوره چهل سال سلطنت محدود و خلاصه نمیگردد، بلکه در قضاوت "محبوب مردم" باید هرچهار دوره زندگی ایشان در نظر گرفته شود. هرگاه ما در این قضاوت تنها به دوره چهل سال سلطنت چشم می دوزیم، باید این واقعیت را نیز از نظر دور نداشته باشیم که در 30 سال دوره حکومت های خاندانی، نقش اعلیحضرت در مملکتداری چندان برانندگی نداشت و تنها در ده سال مسمی به "دموکراسی" حضور شان در امور دولت برجسته گردید. لذا هر آنچه نقاط مثبت و منفی در آن دوره مطرح میشوند، بیشتر به نقش عامل آن شاه فقید برگشت میکند.

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښکي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ